

آثار و نقش الیتیسیم در توسعه سیاسی و اقتصادی در کشور در عصر پهلوی دوم

سعید جهانگیری*

ناصر گروسی**

چکیده

هدف پژوهش حاضر، بررسی فهم نخبگان و استعداد‌های برتر از جایگاه خود در نظام اجتماعی ایران است؛ تحقیق حاضر که به روش کتابخانه‌ای انجام گرفته، مشتمل بر دو بخش است این تحقیق به مبانی تئوریک نخبه گرایی، به جامعه شناسی طبقات اجتماعی از دیدگاه مارکس. همچنین الیتیسیم، پلورالیسم و نقد دموکراسی و همچنین تبیین مناسبات قدرت در جامعه ایران در دوران قاجار و پهلوی می‌پردازد که به تفکیک در مورد دوران قاجار، سلطنت رضاشاه و سلطنت محمد رضا شاه بحث می‌گردد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که صورت‌بندی مفهوم دموکراسی در غرب در قالب "پلورالیسم الیتستی" یا "پلورالیسم نخبگان" برخاسته از تحول ساختار کاپیتالیستی است. زیرا ویژگی‌های اساسی سرمایه‌داری قرن بیستم را بدون تردید باید در سلطه اقتصادی بنگاه‌های بزرگ و افول سرمایه‌داری رقابتی جستجو کرد. شاه که در مرکز مدار الیتیسیم قرار داشت همچنین شاه می‌توانست نخبگان غیر حاکم از طبقات پایین را وارد مدار الیتیسیم کند. ساختار نخبه‌گرایی در دوره پهلوی هم دارای ویژگی‌هایی چون شاه مداری، اشراف سالاری به جای شایسته سالاری، کنترل مشارکت سیاسی و موازنه قوا میان نخبگان بود.

واژگان کلیدی

فرهنگ، نخبگان، توسعه علمی، فرار مغزها، نظم اجتماعی.

*. دکتری، علوم سیاسی، مسائل ایران، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
saedjahangiri61@yahoo.com
naser.garusi@yahoo.com
تاریخ ارسال: ۱۳۹۸/۰۹/۲۵

** عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، البرز، ایران.
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۳۰

طرح مسئله

از دیر باز، درباره روابط فرد و جمع بحث‌های مفصلی جریان داشته است. افلاطون اولین کسی بود که اعتقاد داشت فلاسفه و خردمندان، باید رهبری سیاسی جامعه را بر عهده گیرند. افلاطون با تکیه بر پارادایم فلسفی و کلی نگر، در واقع از بنیان گذاران فلسفی مکتب نخبه گرایی محسوب می‌شود. پاره تو، موسکا، میخلر، سولر، نیکولو ماکیاولی، هارولد لاسول، کارل منهایم، تام باتامور، رایت میلز، ویلیام کورنهورز نیز جز نظریه پردازان نخبه گرایی هستند.

به طور کلی درباره نخبگان دو نظریه متضاد وجود داشته است:

گروه اول معتقدند: که تاریخ به وسیله افراد و شخصیت‌های برجسته ساخته می‌شود. از طرفداران این نظریه می‌توان به افلاطون در میان قدما (فیلسوف شاه) و نیچه از فلاسفه جدید (ابر مرد) اشاره نمود. گروه دوم معتقدند: که فرد، در جریان تحول جامعه شکل می‌گیرد. جامعه چنان سلیلی خروشان و توفنده است، و فرد چون پر کاهی است که با جریان آن به هر سو می‌رود. نخبگان کسانی هستند، که بر اثر نبوغ و هوش سرشار روح جامعه را درک می‌کنند، جهت آن را تشخیص می‌دهند و آن را بیان می‌کنند. اختیار فرد رد برابر جامعه در همین حد است. اما آنچنان نیست که بتوانند مسیر تاریخ را عوض کنند. اکثر فلاسفه جدید به این سوی متمایلند. (آرون ریمون، ۱۳۷۷: ۲۵)

نخبه گرایی، حوزه وسیعی از علوم انسانی به ویژه اندیشه‌های سیاسی، روان شناسی اجتماعی و جامعه شناسی سیاسی را به خود اختصاص داده است. از لحاظ تاریخی، ادامه مفهوم «آریستوکراسی» در اندیشه سیاسی است که از زمان افلاطون مطرح بوده و هنوز هم جریان دارد. دانشمندان اجتماعی و سیاسی، الیتسیم را در قلمرو جامعه شناسی سیاسی ارزیابی کرده‌اند. حال آنکه دانشمندان سده‌های پیشین مانند افلاطون، ارسطو، ماکیاولی، هابز، منتسکیو و روسو، آریستوکراسی را در حوزه اندیشه ی سیاسی مورد بحث قرار داده‌اند.

این اندیشه که جامعه باید تحت حکومت گروهی از افراد برتر باشد، به طور برجسته‌ای در آثار افلاطون و پیش‌تر از آن در آیین‌های برهمنی در مورد کاست‌ها که انتظام بخش جامعه باستانی هند بودند متجلی است. افلاطون در کتاب «جمهور» خود، نخبه گرایی را در مفهوم آریستوکراسی مورد بحث قرار می‌دهد و معتقد است فرضیه کلاسیک آریستوکراسی، همان حکومت خردمندان و دادگران است اما در طول تاریخ، قدرت سیاسی همواره در چنگ خداوندان ثروت یا توانگران بوده است. از طرف دیگر، در طول تاریخ سیاسی بشر غالباً آریستوکراسی یک نهاد موروثی بوده و بدین خاطر عضویت در آن به شیوه‌ای خودکار برای گروه ویژه‌ای، آن هم به سبب سلسله، تبار و امتیازات

خانوادگی مقدور بوده است. افلاطون، الیگارش‌ی نخبگان را نقطه مقابل دموکراسی عامه می‌داند. با این تفسیرها، این سؤال پیش می‌آید که سرآمدان و نیروی انسانی متخصص در کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه، چرا گامی اثرگذار و مهم برای توسعه کشورهای خود بر نمی‌دارند؟ پاسخ به این سؤال در توانایی مشاهده و مقایسه انسان نهفته است. نیروهای متخصص و نخبگان این کشورها که با ارزش‌ها و اعتبارسنجی‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی کشورهای توسعه یافته رشد کرده‌اند، با مشاهده و مقایسه، بستر اصلی رشد خود را می‌یابند. آن‌ها به سادگی عامل‌های دافعه و جاذبه را مشاهده و مقایسه می‌کنند و وضعیت بهتری را برای خود تصور می‌کنند. جنگ سرمایه انسانی فرار مغزها مفهوم‌هایی‌اند که به ترتیب، علم اقتصاد و علم جامعه‌شناسی برای توصیف این روند ارائه کرده‌اند؛ روندی که برای یک طرف سودآوری روزافزون و برای طرف دیگر، زیان روزافزون به همراه دارد. این روند برای کشور ایران، از نظر آماری بسیار هراس‌انگیز است. سالانه بین ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار ایرانی تحصیل کرده از کشور خارج می‌شوند؛ تا جایی که در سال‌های اخیر، ایران رتبه اول فرار مغزها را داشته است. این آمار بدان معناست که سالانه ۱۵۰ میلیارد دلار سرمایه از ایران خارج می‌شود (عظیمی دولت آبادی، ۱۳۹۲:۵۷)؛ یعنی ۲۵ درصد از دانشجویهای تحصیلات تکمیلی ایرانی در کشورهای دیگر زندگی می‌کنند (عبداللهی، ۱۳۹۵:۶۹). در واقع، با بررسی تاریخی این موضوع فهمیده می‌شود که مهاجرت نخبگان در چند دهه گذشته همیشه مشکل‌ساز و سخت بوده است. نخبگان ایرانی از دیرباز وقتی به کشورهای اروپایی سفر می‌کردند، بعد از مدتی به کشور بازمی‌گشتند؛ اما بعد از دهه ۴۰ شمسی و با آغاز اعتراض‌های انقلابی و ناتوانی دانشگاه‌ها در پذیرش فارغ‌التحصیلان دبیرستانی، روند مهاجرت به خارج از کشور سرعت یافت. با وقوع انقلاب اسلامی، علاوه بر دانشجویان، بخش بزرگی از آموزش دیدگان و متخصصان نیز کشور را ترک کردند. جنگ تحمیلی عامل دیگری برای افزایش مهاجرت‌فرستی از ایران شد. از دهه هفتاد به بعد تلاش‌های زیادی صورت گرفت تا بسیاری از نخبگان به کشور برگردند و به طور کلی از مهاجرت نخبگان کاسته شود؛ اما تلاش‌ها ثمره چندانی نداشته است و مهاجرت نخبگان سیر صعودی داشته است (عبداللهی، ۱۳۹۵).

چنین وضعیت پیچیده‌ای، به طور قطع کشورهای «هسته» را قدرتمندتر و کشورهای «پیرامونی» را ضعیف‌تر می‌کند. به همین دلیل، متفکران، برنامه‌ریزان، سیاست‌مداران، تصمیم‌گیرندگان، توسعه‌مداران و پیشرفت‌خواهان، به فکر راه‌چاره‌ای برای بیرون رفتن از این مبادله نابرابر بوده‌اند. در این زمینه، برنامه‌ها و آیین‌نامه‌هایی طراحی و سازمان‌های متفاوتی تشکیل شدند تا این روند نابرابر را برابر کنند و فرار نخبگان را به قرار آن‌ها تبدیل کنند. با سخنرانی مقام رهبری در مهرماه ۱۳۸۳، فصل جدیدی از برنامه‌ریزی برای نخبگان و سرآمدان کشور شروع شد. جدی‌ترین حرکت، تصویب

اساس‌نامه «بنیاد ملی نخبگان» در اواخر سال ۱۳۸۳ در «شورای عالی انقلاب فرهنگی» بوده است. این بنیاد، در سال‌های بعد برنامه‌های خود را آغاز کرد و تصمیم گرفت از ظرفیت‌های نخبگان برای توسعه کشور، تولید دانش و جنبش نرم‌افزاری استفاده کند و از مهاجرت نخبگان به خارج از کشور جلوگیری کند؛ به همین دلیل، آیین‌نامه‌ها، برنامه‌ها و فعالیت‌های متنوعی از سوی این بنیاد اجرا شد؛ البته با گذشت حدود یک دهه از عملکرد این بنیاد، متأسفانه پژوهش دقیقی درباره میزان کارایی و تحقق هدف‌های این بنیاد در دسترس نیست.

آنچه تا به حال صورت گرفته است، در اصطلاح «برنامه‌ریزی از بالا» بوده است. بدین معنی که کنشگران، سرآمدان و دانش‌آموختگان یا استعدادهای برتر، نقش چندانی در این برنامه‌ریزی‌ها نداشته‌اند. چنین مسیری نمی‌تواند نظرهای آن‌ها را اعمال کند و در نتیجه، این برنامه‌ها تا حد زیادی تک‌سویه خواهند بود. به همین دلیل نارضایتی‌هایی میان نخبگانی ایجاد شده است که بنیاد ملی نخبگان از آن‌ها حمایت می‌کند و سبب شده است بیشترین میزان مهاجرت نخبگان در کشورهای در حال توسعه، به ایران اختصاص یابد.

گروه‌های متفاوتی از دانشمندان در رشته‌های مختلف علمی، سعی کرده‌اند چرایی و چگونگی مسئله مهاجرت نخبگان را بررسی کنند؛ اما درباره اصلی‌ترین گروه مرجع، یعنی خود نخبگان و سرآمدان کشور، بحث و بررسی نشده است. پژوهشگران، بیشتر به آژانس‌های مسافرتی و مهاجرتی، دانشجویها به طور کلی، مرکزهای زبان‌آموزی و ... توجه کرده‌اند؛ به عبارت دیگر، نخبگان و استعدادهای برتر واقعی و رسمی، تقریباً بررسی نشده‌اند. در واقع، آنچه از آن غفلت شده است، چرایی خروج نخبگان حتی بعد از حمایت شدن و عضو شدن در بنیاد ملی نخبگان است؛ بدین معنی که چرا نخبگان حتی با وجود حمایت‌های بنیاد ملی نخبگان، به خروج از کشور تمایل دارند و بیشترین میزان خروج نخبگان در جهان، مربوط به نخبگان ایران است؟ علت این مسئله را باید در مسأله‌های عمیق و کیفی جستجو کرد؛ به معنای دیگر، باید نگرش نخبگان، سرآمدان و استعدادهای برتر ایرانی کندوکاو شود و تجربه‌های آن‌ها در زمینه‌های کاری، فعالیت‌های دیگر و زندگی در جامعه ایران، به طور جزئی و دقیق بررسی شود؛ زیرا با شناخت دقیق بستر ذهن و نگرش آن‌ها، دلیل‌ها و استدلال‌های دقیق آن‌ها درباره زندگی، کار و فعالیت در ایران، فهمیده و درک می‌شود. در نتیجه سؤال و مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که فهم استعدادهای برتر از جایگاه خود در نظام اجتماعی ایران چیست و این فهم چگونه و از دریچه کدام فرایندهای اجتماعی ساخته می‌شود؟

مبانی نظری

ویلفردو پاره تو، مفهوم نخبگان را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که نارسایی‌های مفهوم طبقه اجتماعی مارکس را جبران کند. وی در کتاب ذهن و جامعه، شاخصی را برای هر فرد در نظر می‌گیرد که تعیین کننده استعداد فرد در هر رشته از فعالیت‌های بشری است. کسانی که در شاخه فعالیت خودشان جز بهترین‌ها باشند، نخبگان آن طبقه هستند. بنابر نظر پاره تو، جامعه را می‌توان به دو لایه قابل شناسایی تفکیک نمود: لایه پایینی و غیر نخبه لایه بالایی و نخبه که خود دو بخش دارد:

الف) نخبگان حاکم

ب) نخبگان غیر حاکم

در نظر پاره تو، هر جامعه‌ای طبیعتاً دارای یک ساختار حکومتی ویژه از منتفذان بوده است. وی جامعه را به دو بخش توده‌ها و نخبگان تقسیم می‌کند به طوری که توده‌ها در مدارج پایینی از هوش و لیاقت قرار دارند ولی توانایی آن‌ها در استفاده از خشونت زیاد است. از طرفی نخبگان به دلیل لیاقت و هوش ذاتی بر دیگران تفوق دارند و اقتدار خود را در جامعه بر محور مکر و زور تحصیل می‌نمایند. کاربرد زور و حيله، نخبگان سساسی رادر دو رسته قرار می‌دهد: رسته شیران و رسته روباهان. نخبگان شیرمنش خشونت را به منزله ابزار انحصاری سلطه بر توده بر می‌گزینند، اما نخبگان روباه منش سعی می‌کنند قدرت خود را از طریق تبلیغات، تدابیر سیاسی و مالی حفظ کنند. (موسکا، گائتانو و گاستون بوتو، ۱۳۵۹: ۱۰۶)

با در نظر گرفتن تفاوت‌های فلسفی و پارادایمی روش‌های کمی و کیفی در پژوهش‌های اجتماعی (Patton, 2001)، پژوهش‌های کیفی از چهارچوبی مفهومی در مقابل مبانی و چهارچوب نظری در روش‌های کمی استفاده می‌کنند. چهارچوب مفهومی، مفهومی‌هایی را شامل می‌شود که تمرکز اصلی مطالعه بر آن‌ها استوار است (Creswell, 2007; Patton, 2001; Blaikie, 2007). بدین ترتیب، پژوهش حاضر از رویکرد تفسیری در جامعه شناسی، برای ساخت چهارچوب مفهومی بهره خواهد برد. رویکرد تفسیری، بر خلاق بودن، فعال بودن، سازندگی، سیال بودن واقعیت، توانایی ساخت معنا و ساخت و تغییر محیط توسط انسان و به طور کلی، بر انسان کنشگر فعال معنا ساز تمرکز دارد (Patton, 2001; Creswell, 2007; Neuman, 2006). بدین سان، رویکرد تفسیری در مقابل رویکرد اثبات گرایی اجتماعی قرار می‌گیرد که در پی کشف قانون‌های از پیش موجود جهان اجتماعی است. رویکرد تفسیری، با اصل قراردادن «شرایط»، بر این تصور است که انسان‌ها با توجه به شرایط

متفاوت، معناهای متفاوتی را می‌سازند و الگوی عام و فراگیری از کنش‌های آنان شناسایی نمی‌شود؛ مگر براساس شرایط، تجربه‌های منحصر به فرد زندگی افراد و موقعیت‌ها و وضعیت‌های خاص (Neuman, 2007; Patton, 2001). با چنین رویکردی، شناخت علمی چگونه حاصل می‌شود؟

اهمیت پژوهش

اصولاً مطالعه قشر بندی اجتماعی و ساخت طبقاتی جوامع و از جمله جامعه ایران در عصر پهلوی دوم مستلزم بررسی از منظر جامعه شناسی سیاسی است. ارائه پاسخ به هرگونه سوالی در این رابطه مستلزم کسب معرفت نسبت به ارتباط میان طبقه متوسط و قدرت سیاسی، و دولت، بررسی ریشه‌های اجتماعی توزیع قدرت سیاسی و نقش طبقات اجتماعی در ساختار قدرت سیاسی است. مطالعه تحولات سیاسی — اجتماعی در عصر پهلوی دوم در چارچوب همکاری، رقابت و مبارزه طبقات اجتماعی مخصوصاً طبقه متوسط و دولت شکل می‌گیرد. بار اصلی انقلاب‌ها، تحولات و اصلاحات سیاسی — اجتماعی و توسعه به معنای سیاسی — اقتصادی بر دوش این طبقه قرار دارد؛ چرا که طبقه متوسط جدید به لحاظ جایگاه اقتصادی و اجتماعی بینایی خود گرفتار حفظ موقعیت و تراکم و انباشت نامحدود ثروت نیست و مجال بیشتری برای پرداختن به مسایل سیاسی — اجتماعی و فرهنگی جامعه دارد. در عصر پهلوی دوم نیز یکی از مهمترین نیروهای اجتماعی که دست کم از انقلاب مشروطه در سیاست و حکومت و به ویژه تحولات سیاسی، اجتماعی نقش داشته است، طبقه متوسط جدید است. در دوران سلطنت محمد رضا شاه طبقه متوسط جدید به دلیل سیاست‌های مدرنیزاسیون رشد و افزایش چشمگیری یافت، اما ساخت قدرت نئوپاتریمونیالی از مانع از مشارکت فعال این طبقه در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی شد. این عامل در کنار عوامل دیگر منجر به ائتلاف طبقه متوسط جدید و سنتی در سرنگونی رژیم شاه شد. با اینکه رشد و افزایش طبقه متوسط جدید بعد از انقلاب نیز روند صعودی داشته است اما به نظر می‌رسد که ویژگی تحصیلدار بودن دولت با شدت وضعف بیشتری ادامه داشته است و از طرفی قدرت یافتن طبقه متوسط سنتی به عنوان طبقه حاکم، موانعی را برای مشارکت سیاسی و اقتصادی طبقه متوسط جدید ایجاد کرده است. این رساله با تمرکز بر همین طبقه درصدد است تا نقش و جایگاه طبقه متوسط جدید در توسعه سیاسی ایران در عصر پهلوی دوم را مورد بررسی قرار دهد. بن مایه اصلی این پژوهش این است که بین طبقه متوسط و توسعه سیاسی یک نوع همبستگی مثبت وجود دارد. همین همبستگی مثبت است که نقش طبقه متوسط جدید را در تحولات سیاسی و اجتماعی حایز اهمیت می‌سازد و مطالعه آن را در مورد ایران به نوعی ضروری نشان

داده است. و همچنین نظر به اینکه طبقه متوسط جدید در آینده سیاسی اجتماعی ایران دارای نقش و جایگاه مهمی است، ضرورت پرداختن به این مسئله احساس می‌شود

روش پژوهش

روش مورد استفاده در این مقاله حاضر توصیفی - تحلیلی می‌باشد و برای جمع‌آوری اطلاعات از کتب موجود و مقالات موجود در مجلات و اینترنت استفاده شده است. در تحقیقات توصیفی محقق به دنبال چگونه بودن موضوع است و می‌خواهد بدانند پدیده، متغیر، شی یا مطلب چگونه است. به عبارت دیگر، این تحقیق وضع موجود را بررسی می‌کند و به توصیف منظم و نظامدار وضعیت فعلی آن می‌پردازد و ویژگی‌ها و صفات آن را مطالعه و در صورت لزوم ارتباط بین متغیرها را بررسی می‌نماید.

جایگاه اصلی نخبگان در جامعه

جامعه مدنی برای اولین بار در انقلاب مشروطیت وارد جامعه ایران شد و افکار عمومی را به خود مشغول کرد و همه توجهات را به قانون اساسی و قانون مدنی و در نتیجه قانون‌گرایی معطوف کرد. اما ۲۸ ماهی که ایران به نخست‌وزیری مصدق اداره شد، کشور شاهد مطلوب‌ترین جامعه به لحاظ توجه به بایدها و نبایدها بود. دوران نهضت ملی دو دستاورد بزرگ داشت که همان ملی شدن نفت و همچنین اصلاح قانون انتخابات بود که این امر، مردم را صاحب اختیار می‌کرد. همچنین اوج آزادی و استقلال و بحث مهمی چون عدالت در آن ایام به خوبی مشاهده می‌شد و نکته مهم دیگر آزادی احزاب و روزنامه‌ها بود و حتی مرحوم مصدق بخشنامه کرده بودند که پلیس حق دستگیری به توهین کنندگان به نخست‌وزیر را ندارد، این بخشنامه در شرایطی صادر شد که چندی پیش از آن اعلام شده بود که توهین کنندگان به مراجع از شش ماه تا سه سال به زندان می‌روند. آن روزها را باید دوران طلایی دانست که محصولاتی چون دکتر شریعتی، مهندس بازرگان و اشخاصی چون سحابی و طالقانی را به جامعه تحویل داد. مطالبه جدی مصدق این بود که شاه باید سلطنت کند و حکومت را به دیگران بسپارد. (نوروزی، محمد جواد، ۱۳۹۲: ۳)

به طور کلی تقریباً بیشتر نخبگان و استعدادها برتر شرکت کننده در پژوهش، در ارزیابی جایگاه خود در جامعه، آن را جایگاهی نامطلوب، ظاهری، ناچیز و متزلزل می‌دانند. آن‌ها معتقدند تأثیرگذاری چندانی نیز بر جامعه ندارند و میزان تأثیرگذاری آن‌ها در سطحی خرد و کوچک مقیاس است. نخبگان دیگر نیز به همین صورت جایگاه خود را در جامعه، نامعلوم و گنگ می‌پندارند. حسن این

جایگاه راه، ظاهری و غیرواقعی می - داند و آن را در عمل نمی‌بیند: «در اسم هست، در عمل نیست!» شرایط نامساعد حکومت قاجاریه که با پیروزی نظامی آقا محمدخان بر حکومتگزاران زند در سال ۱۲۱۰ ه.ش آغاز شد، دارای ساختاری عشیره‌ای ایلیاتی بودند که از گذشته ایران به ارث برده بودند. حکومت قاجار حکومتی بود که در آن جامعه ایران به واحدهای کوچک با سازمان‌های اجتماعی جداگانه تقسیم می‌شد جکه هر کدام درون محدوده و سنن خود زندگی می‌کردند و به زبان‌های گوناگون سخن می‌گفتند و غالباً با همسایگان‌شان در کشمکش بودند و همواره در رأس هر یک از این اجتماعات شخص متنفزی قرار داشت و در رأس همه این اجتماعات کوچک‌تر شاه حکومت می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۴۲).

در این دوره تا آخر دهه‌های قرن نوزدهم علی‌رغم برخورد با تمدن غرب و نهضت فرهنگی همچنان شاه در راس هرم گروه‌های اجتماعی قرار داشت و دهقانان پایه وسیع آن را تشکیل می‌دادند، و در میان این دو دیوانیان، روحانیون، بازرگانان و اصناف بودند و در کنار هرم اما در رابطه با آن ایلات عشایر (تنسی، استقن. دی، ۱۳۸۳: ۴۰).

در هر حال تقسیم قدرت اجتماعی (توده‌ها) در دوره پیش از مشروطیت دو سو داشت: یا در اختیار حیطه دین بود و یا در حیطه اقتدار سلطنت دولت، در این دوره از نهادها و سازمان‌های کارآمد جامعه مدنی خبری نبود، دستگاه قضایی در اختیار روسای ملت یعنی روحانیون و حکومت سیاسی از آن دولت [سلطنت] بود و در نظام مالیاتی هم روحانیون مالیاتی شرعی را دریافت می‌کردند و دولتیان مالیات عرفی را؛ و مداخله هرچیک در قلمرو دیگری باعث کشمکش‌ها، درگیری‌ها، اضطراب‌های اجتماعی می‌شد (آجدانی، ۱۳۸۷: ۱۶۵).

در این دوره حفظ پایداری قدرت نخبگان نه تنها به میزان برخورداری از حمایت خارجیان به خصوص روس و انگلیس بلکه به عدم وجود دولت مرکزی قدرتمند در ایران، و نیز به شدت از میزان همبستگی‌های خانوادگی مرتبط می‌باشد، بررسی تاریخی فعالیت صدراعظم، وزیران، والیان ایالات و دیگر نخبگان فکری و سیاسی ما را به این واقعیت می‌رساند که در (۱۳۰ سال) حکومت قاجارها، نخبگان به خصوص سیاسی آن، به صورت موروثی بر ایران حکومت می‌کردند، به عبارت دیگر مسئله خویشاوندگرایی از مشخصات مهم نظام نخبه‌گرایی این دوره است و این نظام نخبه‌گرایی با عنوان یکی از انواع نظام‌های تکامل یافته موروثی باعث حذف چهره‌های برجسته‌ای مانند قائم‌مقام، امیرکبیر و ... شد و نتیجه این خویشاوندگرایی در تمام مناصب مهم اعم از صدارت، وزارت، سفارت و ... به علم و لیاقت و دانش بستگی نداشت، در حقیقت به قدرت رسیدن ایل قاجار نوعی انحصار ایلاتی

جدید در ساختار قدرت بوجود آورد که با ساختار قدرت ایالات حکمرانان قبلی کاملاً فرق می‌کرد، ایل قاجار برای تثبیت موقعیت خود از طریق واگذاری مسئولیت اداره امور سیاسی و مالی ایالات و ولایات به شاهزادگان با انحصاری کردن حکومت در خانواده شاهی متوسل می‌شد، قاجاری کردن ایران برای ایل نتایج مهمی از جمله تحکیم اساس سلطنت، پیدایش قشر جدید از مالکان و زمین‌داران بزرگ و ایجاد دربارهای ایالتی و ولایتی قدرت‌مند، در پی داشت و در این راه هم‌چنین قاجارها از ارتباط با محافل خارجی و کمک برای تشکیل و تحکیم حکومت خود نیز بهره و کمک می‌گرفتند (ازغندی، ۱۳۷۴: ۷۰۹).

نقش نخبگان در محدود کردن عصر نخبگان پهلوی

محدود کردن قدرت مطلقه شاه

بری نمونه نخبگانی چون مصدق محدود نخست وزیرانی بود که به‌طور آشکار در مقابل شاه ایستاد. او برای اولین بار در دوران پهلوی شاه را به موجودی کنش‌پذیر و سردرگم تبدیل کرد. مصدق با اقدامات خود برخورداری شاه را از اختیاراتی که مجلس مؤسسان به او بخشیده بود، عملاً ناممکن ساخت و بهره‌مندی او را از حق وتوی تعلیقی مصوبات پارلمان ناکام گذاشت. مصدق از رهگذر این تحولات به دنبال افزایش قدرت خود فراتر از قانون اساسی نبود، به همین دلیل رفتار او با شاه رفتاری اصولی و مبتنی بر این باور اساسی بود که شاه غیرمسئول نمی‌تواند مسئولیت و قدرت اجرایی داشته باشد. مصدق بر آن بود که مشروطیت تنها در صورتی در ایران به راه درست خواهد رفت که قدرت اجرایی در دست رئیس حکومت باشد که مسئولیت قانونی امور را بر دوش دارد و تنها در صورتی این امر عملی می‌شود که شاه بر آن گردن نهد و مانع تحقق و نهادینه شدن آن نشود. هیچ نخست‌وزیری به اندازه مصدق کمر به محدود کردن بنیادی و اصولی قدرت و اختیارات شاه و نفوذ دربار نیسته بود، شاهی که از مقابله آشکار با مصدق پرهیز می‌نمود. درماندگی شاه از مقابله آشکار با مصدق از زیرکی و میهن‌پرستی مصدق ناشی می‌گردید. (راش‌گون، رنه، ۱۳۸۵: ۷)

دلایل اصلی فرار مغزها

اصلی‌ترین و در عین حال دردناک‌ترین پیامد و نتیجه روندهای حاضر، خروج و فرار نخبگان از کشور است. این روند، گذار پرگداز از کشور نام‌گذاری شد تا فرایند سخت گذار از ایران نیز نشان داده شود. درواقع، پیامد وضعیت پیش‌بینی‌ناپذیر، وضعیت نامساعد شغلی و فرهنگی، امیدنداشتن به آینده و

مسئله‌های دیگر، منجر شده است نخبگان و استعداد‌های برتر شرکت کننده در پژوهش، گرایش زیادی به خروج از کشور داشته باشند. این مسئله درباره همه آن‌ها صدق نمی‌کند و بعضی از آن‌ها به دلیل‌های مختلف حاضر به ترک کشور نیستند؛ اما تقریباً بیشتر آن‌ها به مزیت‌های خروج از کشور اشاره می‌کنند و مدام ایران را با کشورهای اروپایی و امریکایی مقایسه می‌کنند. در واقع، سود و زیان آن‌ها بر این روند شکل می‌گیرد که با تحمل هزینه‌های سنگین، باز گرایش زیادی برای مهاجرت در آن‌ها تقویت می‌شود. چون به نظر آن‌ها مزیت‌های مهاجرت بسیار بیشتر از مزیت‌های ماندن در ایران است. در برابر تجربه جایگاه نامطلوب و شرایط نامساعد و پیش‌بینی ناپذیر، نخبگان روش‌های مثبتی در پیش گرفته بودند و در پی آن بودند که شرایط مطلوبی را برای خود به ارمغان آورند. پیامدهای این روش‌های مثبت، در دو دسته منفی و مثبت دسته‌بندی شده‌اند. (راشگون، رنه، ۱۳۷۱: ۸۴)

تقریباً بیشتر نخبگان در قبال روش‌های به کار برده شده، موفقیت‌هایی شخصی داشته‌اند؛ بدین معنی که آن‌ها با راهکارهای جمعی و به ویژه راهکارهای فردی، موفقیت‌هایی در زندگی شخصی داشته‌اند. البته این موفقیت‌ها به گفته نخبگان، از طریق بنیاد ملی نخبگان نبوده است؛ بلکه به سبب تلاش‌های فردی و گروهی آن‌ها بوده است. این موفقیت‌های شخصی، در قالب اختراعات متنوع، ثبت و تجاری‌سازی اختراعات، نگاشتن مقاله‌های متعدد، ثبات قدم در تولید علمی و اقتصاد علم محور، حریص شدن برای موفقیت‌های بیشتر، کسب رتبه‌ها و مقام‌های مختلف و ... جای می‌گیرند. آن‌ها با گرفتن این روش‌های فردمدارانه و شخصی، سعی کرده‌اند موفقیت‌هایی در زندگی خود کسب کنند که پیامد این روش‌ها، موفقیت‌های شخصی بوده است. در مقابل این موفقیت‌های شخصی که بیشتر از دریچه فردی و در غیاب بنیاد ملی نخبگان صورت گرفته است، فعالیت‌های مستمر گروهی و فردی در بنیاد و دیگر سازمان‌های جامعه، به نتیجه خاصی نرسیده‌اند و این مسئله موجب کارکردهای کژ فراوانی شده است. بدان معنی که نخبگان و شرکت کنندگان پژوهش، در قبال صرف زمان و هزینه مادی و معنوی فراوان در این فعالیت‌ها، دچار سرخوردگی نیز شده‌اند؛ زیرا حتی با حساب کردن موفقیت‌های شخصی، آن‌ها زمان و هزینه فراوانی در کشور صرف کرده‌اند و دستاورد چندانی نداشته‌اند و موفقیت - های شخصی آن‌ها نیز صرفاً در مسئله‌های جزئی و با پشتکار شخصی به دست آمده است؛ اما در مسئله‌هایی همچون جذب شدن آن‌ها در دستگاه‌های اجرایی، فعالیت علمی مستمر، حمایت‌های فرهنگی - اجتماعی، به نتیجه رسیدن طرح‌های آن‌ها، عملیاتی شدن پیشنهادهایشان در سازمان‌های مختلف، نتیجه گرفتن از کارگروه‌ها و اتاق‌های فکر و ... نتیجه چندانی نصیب آن‌ها نشده است. به همین دلیل، آن‌ها احساس خسران و زیان می‌کنند؛ زیرا معتقدند

می‌توانستند با صرف وقت و هزینه بسیار کمتر، در کشورهای دیگر به موفقیت‌های چشمگیری دست یابند (نوذری، ۱۳۸۳: ۲۱)

درواقع، چنین مقایسه‌هایی آن‌ها را به گذار از کشور سوق می‌دهد؛ به عبارت دیگر، وقتی نخبگان و استعداد‌های برتر پژوهش، در کشور جذب و حمایت نمی‌شوند و به هزینه‌های صرف شده خود می‌اندیشند، به سرعت با وضع همسالان و دوستان و دیگر نخبگان در سایر کشورها، مقایسه‌های مداومی انجام می‌دهند. این بررسی براساس سود و زیان، آن‌ها را قانع می‌کند به خروج از کشور تمایل نشان دهند. بدین صورت که در ارزیابی‌های خود، حتی با حساب کردن وابستگی‌های شخصی و خانوادگی، ملی، میهنی و ... نمی‌توانند دلیل قانع‌کننده‌ای برای ماندن و فعالیت در کشور بیابند و دلیل‌های آن‌ها برای رفتن و ادامه فعالیت در خارج از کشور، بسیار سودمندتر و پربازده‌تر است؛ البته نخبگانی نیز وجود دارند که به هیچ‌وجه حاضر به ترک کشور نمی‌شوند؛ اما در قالب این سود و زیان معتقدند مهاجرت، سودمندی بیشتری برای افراد به ارمغان می‌آورد. به طور کلی، این مسئله به خروج و فرار نخبگان منجر می‌شود که هزینه‌های فراوانی بر کشور تحمیل می‌کند. گذار پرگداز از کشور در روبه روشن شدن با تجربه جایگاه نامطلوب و وضعیت نامساعد و پیش‌بینی ناپذیر

از بین یافته‌های پژوهش، در مجموع، ۷ مقوله اصلی از ۲۴ مقوله فرعی و ۲۲۷ مفهوم استخراج شده است. سعی شده است مقوله هسته و مرکزی این پژوهش به گونه‌ای طراحی شود که روبه روشن شدن با تجربه جایگاه نامطلوب و وضعیت نامساعد و پیش‌بینی ناپذیر را در همه جهت‌ها پوشش دهد و به اندازه کافی جامع باشد. به همین ترتیب، به طور کلی مقوله هسته و مقوله مرکزی این پژوهش، «گذار پرگداز از کشور در روبه روشن شدن با تجربه جایگاه نامطلوب و وضعیت نامساعد و پیش‌بینی ناپذیر» بوده است. این فرایند در اصل نشان می‌دهد نخبگان و استعداد‌های برتر شرکت‌کننده در پژوهش، در جریان روبه روشن شدن با تجربه جایگاه نامطلوب و وضعیت نامساعد و پیش‌بینی ناپذیر، گذار پرگدازی از کشور داشته‌اند. درواقع، آن‌ها با گذار از بنیاد ملی نخبگان در وهله اول، به فکر گذار از کشور در وهله دوم می‌افتند. این گذار برای آن‌ها بسیار سخت و دردناک است؛ اما محاسبه سود و زیان، آن‌ها را قانع می‌کند که حتی با صرف هزینه‌های فراوان مادی و معنوی، سود بیشتری در مهاجرت به خارج از کشور وجود دارد. (میلانی، عباس، ۱۳۸۷: ۱۶۵)

به طور کلی در این بخش از پژوهش، یافته‌ها نشان دادند نخبگان شرکت‌کننده در پژوهش حاضر، در ارزیابی از جایگاه خود در نظام علمی، آموزشی، جامعه، فرهنگ، اقتصادی و سیاسی، جایگاه خود را جایگاهی ظاهری و نامطلوب می‌دانند. آن‌ها معتقدند جایگاه آن‌ها در اجتماع، جایگاهی خرد و

ناچیز است و از نیرو و انرژی آن‌ها استفاده نمی‌شود. علاوه بر این، آن‌ها وضعیت کشور را در عرصه‌های متفاوت کاری، شغلی، سیاسی، علمی و ... نامساعد ارزیابی می‌کنند و معتقدند در این وضعیت نمی‌توان بازده خوبی داشت. آن‌ها با وجود این مسئله‌ها، وضعیت را بسیار پیش‌بینی ناپذیر می‌دانند و به همین دلیل، حتی نمی‌توانند برای چند روز آینده‌شان برنامه‌ریزی کنند. تغییر در آیین‌نامه‌های بنیاد تا تغییر سریع شرایط و قانون‌های کشور، از جمله دلیل‌هایی هستند که آن‌ها برای این مسئله ارائه می‌کنند. در این میان، بیشتر آن‌ها دورنمای مثبت و روشنی نیز در آینده برای خود نمی‌بینند. به همین دلیل، به روش‌های گوناگون سعی می‌کنند جایگاه خود را ارتقا دهند و وضعیتشان را بهبود بخشند؛ اما نتیجه‌های به دست آمده توسط آن‌ها چندان دلگرم‌کننده نبوده است.

تعدادی از آن‌ها موفقیت‌های شخصی و فردی داشته‌اند؛ اما این موفقیت‌ها به سبب بنیاد یا وضعیت مساعد در کشور نبوده است؛ بلکه از دریچه تلاش‌ها و برنامه‌ریزی‌های شخصی و تلاش و پشتکار زیادی بوده است که در مقایسه با دیگر افراد جامعه داشته‌اند. به همین دلیل، آن‌ها در بعضی مسئله‌ها، حتی از عنوان استعداد برتر و نخبه نیز دچار زیان شده‌اند؛ زیرا این مسئله موجب ایجاد حسادت میان دوستان و همکاران آن‌ها و سبب جلوگیری از پیشرفتشان شده است؛ به عبارت دیگر، آن‌ها در پی بی‌جواب ماندن راهکارهایشان برای بهبودی جایگاهشان در اجتماع، سعی کرده‌اند از بنیاد ملی نخبگان گذار کنند. نتیجه این گذار و پیامدهای دیگر، در نهایت منجر شده است نخبگان به فکر خروج از کشور باشند و به طور مداوم خود را با نخبگانی مقایسه کنند که در خارج از کشورند. آن‌ها در پی این مقایسه‌ها و آگاهی دقیق از موقعیت کشورهای دیگر، از طریق واسطه‌های دیگر (تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطی)، با آگاهی از همه سود و زیان‌ها، باز هم گرایش زیادی به مهاجرت از خود نشان می‌دهند. تا جایی که تعدادی از نخبگان شرکت کننده نیز در ماه‌ها یا سال‌های آینده، خروجشان از کشور قطعی خواهد بود. البته تعدادی از آن‌ها نیز به سبب دل‌بستگی‌های خاصی که دارند، به هیچ وجه حاضر به خروج از کشور نیستند؛ اما در مقایسه وضعیت داخل و خارج از کشور، همیشه فعال و پویا بوده‌اند.

انتظارات نخبگان در جامعه

پیشرفت کشور و نهادهای آن و استفاده بهینه از امکانات و منابع آن بطور انکار ناپذیری وابسته به دانش نیروی انسانی متخصص و ماهر است زیرا این گروه به کمک ذهن آموزش دیده و توانمند خود در تحلیل مسائل، قادر است منابع پر اهمیت مادی در جامعه را در کنترل خود درآورد و آن‌ها را به

بهترین شکل ممکن و با بالاترین بازدهی مورد بهره‌برداری قرار دهد. لذا قابل پیش‌بینی است که با مهاجرت نخبگان، سرعت توسعه اقتصادی و کیفیت مدیریتی در سطح کشور یا سیر نزولی در پیش خواهد گرفت یا در وضعیت سکون قرار می‌گیرد.

اگرچه بدون انباشت سرمایه، نمی‌توان توسعه اقتصادی را انتظار داشت، لیکن میان دو شرط لازم سرمایه و نیروی متخصص می‌توان گفت دومی اهمیت بیشتری دارد، به ویژه این که وجود نیروی متخصص به خودی خود نوعی سرمایه‌گذاری هم هست. ضمن اینکه نیروی متخصص در مقایسه با انباشت سرمایه و نسبت به توسعه، متغیری درون‌زا است و محرک قوی‌تری برای توسعه محسوب می‌شود. با این توضیح می‌توان نتیجه گرفت که بررسی و شناخت عوامل مؤثر بر کارآمدی یا ناکارآمدی عامل نیروی انسانی متخصص، ضرورتی انکارناپذیر دارد. فرار مغزها به عنوان پدیده‌ای اجتماعی که در فرایند توسعه یافتگی یا توسعه‌نیافتگی کشورها تأثیری تعیین کننده دارد، مربوط به نیم قرن اخیر است، یعنی زمانی که کشورهای در حال توسعه به تعداد وسیعی از عناصر متخصص دست یافتند، در عین حال به این نیروها نیز نیازمند بودند، ولی بنا به دلایلی آنان را به نفع کشورهای توسعه‌یافته از دست می‌دادند. با وجود مهاجرت نیروهای متخصص از کشورهای توسعه‌یافته به ایالات متحده و کانادا می‌توان گفت که مهاجرت این نیروها از کشورهای در حال توسعه دارای آثار و عواقب مهم‌تری است، زیرا نیاز کشورشان به وجود آنان بسیار بیشتر است و نسبت مهاجران و متخصصین به کل متخصصان موجود در این کشورها زیاد است، به ویژه این که به مرور از دهه ۶۰ به بعد شاهد افزایش سهم مهاجرت متخصصان از این کشورها هستیم (استانفورد، آلین، ۱۳۸۹: ۲۵۸ - ۲۵۲).

فناوری‌های جدید، علاوه بر این که بر توان رقابت کشورها در صحنه اقتصاد بین‌الملل می‌افزاید، موجب افزایش قدرت نظامی و دفاعی آنها نیز خواهد بود. اما در کانون این امر «امنیت نیروی انسانی» نهفته است. کشورهای جهان سوم در دوران پس از جنگ سرد با فرصت‌ها و چالش‌های جهانی شدن رو به رو هستند؛ زیرا از یک سو باید حاکمیت و تمامیت ارضی خود را حفظ نمایند و از سوی دیگر باید با بهره‌وری از پیشرفت‌های علمی جدید و انقلاب اطلاعاتی، به مقابله با «سلطه طلبی جدید» بپردازند و به توسعه اقتصادی و اجتماعی دست یابند. عامل کلیدی در این روند را نیروی انسانی تشکیل می‌دهد و باید در استراتژی امنیت ملی به آن بهای بسیار داد. در رقابت سختی که در جریان جهانی شدن اقتصاد جریان دارد، امنیت علمی، امنیت اقتصادی و امنیت اطلاعاتی حائز اهمیت بسیاری است؛ اما دستیابی به آنها مستلزم برخورداری از نیروی انسانی مناسب است. نیروی انسانی مناسب، استخوان‌بندی و شالوده کشور و منبع قدرت دولت است و کشورهای در حال توسعه باید به اهمیت و جایگاه آن، توجه کافی و جدی مبذول دارند. البته منظور از نیروی انسانی در شرایط جدید،

«افراد دارای ویژگی‌های تخصصی» هستند. امروزه، کشورهای غربی برای حفظ نفوذ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود در کشورهای جهان سوم، به نفوذ در نسل‌های جوان و نوجوان، امید بسته‌اند. بنابراین، باید بر آموزش کودکان تأکید ورزید و روحیه کشور دوستی، احترام به آداب و سنن و فرهنگ‌های ملی و اسلامی و علاقه به خدمت به مردم کشور را در آن‌ها تقویت نمود. به این ترتیب، ضمن کاهش فرار مغزها، زمینه برای تربیت و آمادگی اشخاص آگاه، دانشمند و متخصص نیز فراهم گردد (هیوود، اندرو، ۱۳۸۳: ۵۰).

دیدگاه مرسوم در مورد فرار مغزها از اثرات مضر مهاجرت نیروی انسانی متخصص بر اقتصاد کشورهای مبدأ تأکید دارد. طبق این دیدگاه ناطمینانی در مورد احتمال مهاجرت وجود ندارد و بنابراین مهاجرت سرمایه انسانی به طور مستقیم انباشت سرمایه انسانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و کاهش در انباشت سرمایه انسانی نیروی کار در اقتصاد کشور مبدأ بهره‌وری افراد باقیمانده را خواهد کاست، و در نهایت موجب کاهش رفاه می‌شود. کاهش در رفاه از راه‌های دیگری نیز ممکن است ایجاد شود. برای مثال اگر هزینه‌های آموزش از طریق دولت تأمین شود، حفظ سطح انباشت سرمایه انسانی نیازمند هزینه عمومی بیشتر و دریافت مالیات‌های بیشتر از افراد باقیمانده در کشور است، که باعث کاهش رفاه خواهد شد (طیبی و عماد زاده و رستمی حصوری، ۱۳۹۰: ۷۲).

در سال ۱۹۶۱، تتودور شولتز، این نظریه را مطرح کرد که: «کلید توسعه اقتصادی خود انسان است و نه منابع آن» به اعتقاد وی، اقتصاد آمریکا پس از بحران بزرگ، بیشتر به علت افزایش ذخیره ثروت انسانی رشد کرده است. برپایه دیدگاه‌های کنونی رشد که بیشتر مرهون تلاش‌های لوکاس (Lucas) و رومر (Romer) است، سرمایه انسانی در فرایند رشد اقتصادی می‌تواند با ایجاد شرایطی برای برطرف ساختن بازده نزولی، به رشد اقتصادی مداوم در اقتصادی ملی منجر گردد. راهکار سیاستی این دیدگاه‌ها معلوم بود: «تلاش در جهت افزایش انبار سرمایه انسانی». سرمایه‌های انسانی، سرمایه‌هایی هستند که با صرف هزینه — های گزاف به دست آمده و عبارتند از، دانش، تخصص، تجربه، توان، سلامتی، قابلیت‌ها و در نهایت انضباط که از راه آموزش و بهداشت در نیروی کار، ذخیره شده و موجب افزایش بهره‌وری آن در تولید می‌شود از این‌رو، منابع انسانی مانند دانشمندان، کارشناسان، نیروی کار او منابع سازمانی و نهادی به عنوان سرمایه‌های انسانی، شناخته می‌شوند. بدین‌سان نقش آموزش در جامعه، بار دیگر و به گونه مستدل، پررنگ‌تر شده و کشورهای گوناگون بویژه در نیمه دوم سده بیستم به سرمایه‌گذاری در این زمینه پرداختند. گرچه سرمایه‌گذاری کلان و گسترده‌ای (با توجه به منابع هر کشور) در زمینه آموزش نیروی انسانی صورت گرفته است. با این

حال نتایج مورد انتظار به دست نیامده و کشورهای عقب مانده، همچنان در دام فقر (Poverty trap) گرفتار مانده‌اند. به نظر می‌رسد گذشته از نحوه سرمایه‌گذاری‌های انجام شده و چگونگی تخصیص آن، یکی از مهم‌ترین دلایل دست نیافتن به اهداف موردنظر، بروز پدیده «فرار مغزها» باشد. مهاجرت نخبگان یا فرار مغزها که بیشتر از کشورهای در حال توسعه به کشورهای توسعه‌یافته صورت می‌گیرد، می‌تواند با کاهش سرمایه انسانی یک جامعه، به شدت توانایی‌های بالقوه اقتصادی را کاهش دهد، در حالی که کشورهای پیشرفته، بدان سبب که بیشتر، مقصد کارشناسان کشورهای در حال توسعه هستند از راه افزایش سرمایه انسانی، به بهای عقب‌ماندگی کشورهای مبدأ به امکان رشد خویش می‌افزایند. مهم‌ترین اثرات اقتصادی مهاجرت نخبگان را می‌توان کاهش رشد اقتصادی، بیکاری، تورم، کسری تراز پرداخت‌ها و به طور کلی کاهش رفاه افرادی که در کشور می‌مانند، برشمرد (راش، مایکل، ۱۳۸۲: ۲۳۰).

دو دیدگاه در خصوص مهاجرت نخبگان وجود دارد که یکی معتقد است که مهاجرت نخبگان نه تنها به ضرر کشور مبدأ نیست، بلکه موجب رشد و شکوفایی اندوخته‌های علمی افراد برای شکوفایی علم و دانش بشری می‌گردد؛ زیرا نخبگان علمی و مغزهای کارآمد در حوزه‌های علمی، سرمایه‌های جهان هستند و این امکانات باید در اختیار همگان قرار گیرد تا به رشد و توسعه علم بشری کمک کند و معتقد است که مسئله‌ای به عنوان مهاجرت نخبگان وجود ندارد. اما دیدگاه دیگری معتقد به مهاجرت نخبگان است و عقیده دارد این پدیده موجب شکاف طبقاتی بین کشورها می‌شود. در واقع تحولات ارتباطی اخیر به گونه‌ای بوده که کشورهای توسعه یافته را قادر ساخته الگوهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود را به مشتریان خود در سراسر دنیا القا کنند و آنان را دایم در معرض امواج یک سویه تهاجم تبلیغاتی قرار دهند. این در حالی است که به دلیل توزیع ناعادلانه ثروت بین کشورها، کشورهای — به اصطلاح — جهان سوم برای مقابله با این انحصار رسانه‌ای، نه تنها هیچ امکاناتی در اختیار ندارند، بلکه در تأمین مایحتاج اولیه خود، سخت دچار مشکلند. به دلیل فقدان وسایل ارتباطی و اطلاع رسانی و امکانات آموزشی و پیشرفت و توسعه انسانی در این کشورها، در مقایسه با کشورهای توسعه یافته صنعتی، بسیاری ترجیح می‌دهند که دست به مهاجرت بزنند و رفتن را به ماندن ترجیح دهند و این نشانگر پیوند نامتوازن و غیرعادلانه میان کشورهای جهان است. از این منظر، مهاجرت نخبگان از جهان سوم به کشورهای پیشرفته، همواره بر عمق فاجعه، شکاف و فاصله طبقاتی می‌افزاید و فاصله میان کشورهای پیشرفته و عقب مانده، فقیر و غنی را عمیق تر می‌کند (نقل به مضمون از فولادی، ۱۳۸۱: ۸۳).

نظریه‌ای که بر اساس دیدگاه‌های مارکسیستی مطرح می‌شد مفهوم فرار مغزها را به «قاچاق

سلول‌های خاکستری» تعبیر می‌نماید. در این دیدگاه نخبگان به منزله بردگانی تلقی می‌شوند که از روی اجبار و بدون حق انتخاب ناچارند در جهت بهره‌وری سیستم سلطه‌جویی کشورهای «رباینده» خدمت کنند. این گروه، فرار مغزها را در اثر فریب، توطئه و اغواگری کشورهای مقصد می‌دانند و بدین جهت این مهاجرت را نوعی اجبار به حساب می‌آورند. فریفتن نخبگان و جذب سرمایه‌های انسانی که از مهمترین سرمایه‌های اقتصادی به‌شمار می‌روند شیوه جدید استعمار علمی — فرهنگی است. این دیدگاه گروهی است که جهان سوم را در معرض تهاجم دستاوردهای فرهنگی می‌داند (مصلح، پگاه ۱۳۸۵: ۱۳۷).

وضعیت نخبگان ایران در عصر پهلوی

در عصر پهلوی، اکثر نخبگان حاکم، در روند توسعه، با شاه و دربار همراه، و مجری برنامه‌های نوسازی سطحی شاهان پهلوی بودند. نخبگان اصلاح طلب نیز، یا فرصت ورود به عرصه نخبگان حاکم را نیافتند و یا چنانچه در برخی مقاطع کوتاه مانند سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ به قدرت رسیدند، در تقابل با نخبگان محافظه‌کار و ساختار سیاسی استبدادی، با شکست مواجه شدند. مردم نیز به دلایل گوناگون مانند سازمان نیافتگی و فقدان نهادهای جامعه مدنی، قادر به ارائه خواسته‌های خویش نبودند. اصولاً در ساختار سیاسی عصر پهلوی، مردم جایگاهی نداشتند و جامعه، جولانگاه نخبگان حاکم بود. «ماروین زونیس» (۱) می‌گوید: «اگر در ایالات متحده، حکومت در نظریه، از مردم به وسیله مردم و برای مردم است و در عمل به وسیله مردم و برای مردم استریا، ... حکومت در ایران به صورت تاریخی، از نخبگان، توسط نخبگان و برای نخبگان بوده است (Zonis, 1971, p133)» «بنابراین مردم و جامعه مدنی — که وجود نداشت — در توسعه نقشی نداشتند. نخبگان محافظه‌کار نیز، خواهان توسعه همه‌جانبه نبودند. شاه — که در رأس این گروه از نخبگان قرار داشت — اگر چه از لحاظ اقتصادی به توسعه صنعتی بویژه در صنایع مونتاژ پرداخت، اما کم‌ترین اقدامی در راستای توسعه سیاسی از خود نشان نداد. در دوره پهلوی دوم، به رغم تظاهر به اصلاحات و بروز برخی تغییرات در طبقات اجتماعی، تمرکز قدرت و پرهیز از توسعه سیاسی همچنان ادامه داشت. «شاه نیز چون پدرش، به جای نوسازی نظام سیاسی، قدرتش را بر سه رکن حکومت پهلوی استقرار ساخت: نیروهای مسلح، شبکه حمایت دربار، و دیوان سالاری عریض و طویل دولتی» (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۳۹۸) ناتوانی نخبگان اصلاح طلب در ورود به عرصه نخبگان حاکم، محافظه‌کاری بخش عمده‌ای از نخبگان و محدودیت قدرت و اختیارات آن‌ها در روند توسعه، ناشی از عواملی نظیر نظام سیاسی استبدادی، نظام اقتصادی دولتی و

رانتیر، فقدان استقلال سیاسی، ویژگی‌های شخصیتی نخبگان، و سیاست‌های تک بعدی آنان بود. دوران ۵۳ ساله حکومت پهلوی در ایران، از برخی جهات با دوره قاجار متفاوت است. برخلاف سلسله قاجار — که براساس یک رسم و روال دیرین، یعنی پیروزی یک ایل بر ایلات رقیب به قدرت رسید — کودتای اسفند ۱۲۹۹ ش. — که زمینه پادشاهی رضاشاه را فراهم کرد — بنابر شواهد موجود، نقشه‌ای طراحی شده از جانب انگلستان بود. محمدرضا شاه نیز در شرایطی بر تخت سلطنت نشست که متفقین، رضاشاه را تبعید کردند و تهران را در اختیار داشتند و بدون حمایت و موافقت آنان، پادشاهی ولیعهد جوان، امکان‌پذیر نبود. تفاوت دیگری که میان حکومت‌های پهلوی و قاجار وجود داشت، موضع آنان در قبال توسعه بود و توسعه موزون و همه‌جانبه در دوره هیچ یک از آن‌ها به وقوع نپیوست، اما پادشاهان قاجار به دلایل گوناگون، خود را نیازمند تظاهر به اصلاح طلبی نمی‌دیدند. تلاش‌هایی که در این دوره (قاجار) در راستای توسعه صورت گرفت، از دو ناحیه بود: ۱. برخی نخبگان نوساز که عمدتاً صدراعظم‌های قاجار بودند؛ ۲. توسعه خارج از حاکمیت که به انقلاب مشروطه انجامید. در دوره پهلوی، وضع به گونه دیگری بود. لذا رضاشاه برای یافتن مقبولیت، از مسئله تأمین امنیت و تمرکز قدرت و همچنین نوسازی اداری و اقتصادی به عنوان ابزار، استفاده کرد. پهلوی دوم نیز، به دلایل مختلف مانند فشار آمریکائی‌ها، تلاش کرد تا الگویی از توسعه صنعتی غربی را بنا کند. بنابراین در بررسی عملکرد نخبگان عصر پهلوی، باید به این نکته توجه کرد که در این دوره مشکل اصلی، ناموزون بودن، سطحی بودن و بومی نبودن الگوی توسعه بود. شاهان پهلوی به جای توسعه سیاسی، تکرار قدرت، توسعه اقتصادی زیربنائی و توسعه فرهنگی، یا به عبارت دیگر توسعه همه جانبه، به نوسازی سطحی و تک بعدی پرداختند و در این راستا برخی نخبگان حاکم نیز، به عنوان مجریان دستورهای آنان در مسیر تعیین شده حرکت کردند و به راهکار دیگری نیندیشیدند. اگر ساختار سیاسی عصر قاجار به امیرکبیر اجازه می‌داد، مدت کوتاهی به اصلاحات گسترده دست بزند، به گونه‌ای که حقوق و مخارج دربار را محدود کند، در عصر پهلوی به ویژه پهلوی اول، حتا نطق نمایندگان مجلس نیز، خارج از حدود تعیین کرده شاه نبود. از آنجا که تمرکز تحقیقاتی در این نوشتار بر نخبگان است، نمی‌توان عملکرد نخبگان حاکم از قبیل نخست وزیران، وزیران و نمایندگان مجلس شورای ملی را، براساس نظام استبدادی توجیه کرد.

نتیجه

پژوهش حاضر سعی داشت با رویکردی کیفی، جایگاه نخبگان جوان ایرانی در بستر جامعه ایران را کشف کند. در این مسیر، با استفاده از نظریه زمینه‌ای، هدف پژوهش دنبال و داده‌های آن بررسی شد. یافته‌های پژوهش در الگوی پارادایمی ارائه شد و به طور مبسوط تشریح شد. برای روشن شدن

جریان و فرایند دقیق و جزئی پژوهش، طرح واره ترسیم شد. براساس طرح واره نظری پژوهش، سه حلقه به هم پیوسته شرایط نامساعد و پیش‌بینی ناپذیر، دورنمای آینده تاریک و جایگاه نامطلوب، به طور فزاینده‌ای یکدیگر را تقویت می‌کنند. درواقع، هریک از این عامل‌ها، به تشدید عامل دیگری و درنهایت، به جایگاه نامطلوب نخبگان منجر می‌شود. نخبگان در روبه‌رو شدن با جایگاه نامطلوب خود، به روش‌های مختلف سعی می‌کنند جایگاه و وضعیت خود را ارتقا ببخشند و آن را بهبود دهند. در نتیجه، آن‌ها روش‌های جمعی و فردی متفاوتی را در نظر می‌گیرند؛ اما نتیجه و پیامد این روش‌ها، در سه مسیر پیگیری می‌شود. این روش‌ها برای گروهی از نخبگان موجب موفقیت‌های شخصی می‌شود. از جانب دیگر، صرف هزینه‌های فراوان موجب زیان و سرخوردگی نخبگان می‌شود. دردناک‌ترین پیامد، گذار پرگداز از کشور برای نخبگان است. وقتی آن‌ها نتیجه چندانی از روش‌های خود نمی‌گیرند، با محاسبه سود و زیان خود، برای مهاجرت و گذار از کشور ترغیب می‌شوند و تقریباً بیشتر نخبگان نیز به این مسئله مبادرت می‌کنند.

ذکر این نکته ضروری است که نخبگان به دلیل داشتن روحیه خاص، با خسران و زیان دیدن، از امور و فعالیت‌های مختلف دست نمی‌کشند؛ بلکه راه‌ها و فعالیت‌های جدیدی را جستجو می‌کنند و سرخوردگی آن‌ها مقطعی و گذراست. به همین دلیل، آن‌ها با زیان و خسران کنار می‌آیند و در جستجوی راه‌های جدید یا همانند دوستان دیگر خود، از کشور خارج می‌شوند یا فعالیت‌ها و روش‌های جمعی و فردی جدیدی را شروع می‌کنند؛ به عبارت دیگر، زیان و خسران نخبگان تنها به صورت مقطعی است. آن‌ها راهی را برای موفقیت‌های شخصی پیدا می‌کنند. طی چند سال گذشته، روند خروج نخبگان از کشور سرعت گرفته است و جوانان نخبه ایرانی برای تحصیل و کار از ایران خارج می‌شوند و بیشتر به کشورهای توسعه یافته مهاجرت می‌کنند. نظریه‌های مختلفی در این زمینه ارائه شده‌اند و سعی داشته‌اند دلیل‌های مهاجرت آن‌ها را تبیین کنند. از عامل‌های دافعه تا حلقه‌های استعماری سعی کرده‌اند دلیل‌های موجهی برای مهاجرت بیان کنند. این پژوهش همراه با نظریه‌های مختلف، نشان داد عامل‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نقش بسزایی در تبیین نارضایتی نخبگان جوان از جایگاهشان در بستر جامعه ایران و مهاجرت از ایران دارند؛ اما به طور عینی و تجربی عامل‌های خرد و فرهنگی خاصی به نتیجه‌های سیستماتیک بزرگ‌تری منجر می‌شوند. درواقع، نتیجه‌های این پژوهش نشان داد فهم نخبگان، فارغ از واقعیت وجودی جامعه، بر کنش‌های آنان تأثیر می‌گذارد. معنای ذهنی نخبگان از جایگاهشان، همراه و هم‌مسیر با «بی‌قدرتی اجتماعی» بوده است. نخبگان جوان ایرانی، در ساختار اجتماعی ایران، برای خود وضعیتی ظاهری و نمادین متصورند و به همین دلیل کنش‌گری‌های آن‌ها بیشتر به سوی گریز از این وضعیت بوده است؛ به معنای دیگر،

این نخبگان نوعی بی‌اعتنایی همراه با بی‌قدرتی را در بستر جامعه ایران درک کرده‌اند که منجر شده است بتوانند از ساختار اجتماعی ایران گذر و به کشورهای دیگر مهاجرت کنند. تفسیر کنشگران نخبه ایرانی از نظام اجتماعی جامعه ایران به طور کلی و میدان اجتماعی علم و بنیاد ملی نخبگان، تفسیری مبهم، غیرشفاف و گنگ است که قدرت پیش‌بینی و کنترل امور را از آن‌ها سلب می‌کند؛ زیرا حتی با ارائه مشوق‌های اقتصادی، مشوق‌های شغلی و ... این نخبگان ترجیح می‌دهند از این میدان اجتماعی رهایی یابند و این به معنای گذار از نظریه‌های سنتی مهاجرت و لزوم بازگشت به میان نگرش کنشگران برای فهم دلیل‌های اصلی مهاجرت و درک نامطلوب از جایگاهشان است. این پژوهش با نظریه کوچک مقیاس خود توانسته است قسمتی از نگرش این نخبگان را آشکار کند تا بدین وسیله برنامه‌ریزان اجتماعی بتوانند با دیدگاه کنشگر خلاق نخبه جوان ایرانی آشنا شوند و در صورت لزوم در برنامه‌های خود بازاندیشی کنند.

طی چند سال گذشته، روند خروج نخبگان از کشور سرعت گرفته است و جوانان نخبه ایرانی برای تحصیل و کار از ایران خارج می‌شوند و بیشتر به کشورهای توسعه یافته مهاجرت می‌کنند. نظریه‌های مختلفی در این زمینه ارائه شده‌اند و سعی داشته‌اند دلیل‌های مهاجرت آن‌ها را تبیین کنند. از عامل‌های دافعه تا حلقه‌های استعماری سعی کرده‌اند دلیل‌های موجهی برای مهاجرت بیان کنند. این پژوهش همراه با نظریه‌های مختلف، نشان داد عامل‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نقش بسزایی در تبیین نارضایتی نخبگان جوان از جایگاهشان در بستر جامعه ایران و مهاجرت از ایران دارند؛ اما به طور عینی و تجربی عامل‌های خرد و فرهنگی خاصی به نتیجه‌های سیستماتیک بزرگ‌تری منجر می‌شوند. در واقع، نتیجه‌های این پژوهش نشان داد فهم نخبگان، فارغ از واقعیت وجودی جامعه، بر کنش‌های آنان تأثیر می‌گذارد. معنای ذهنی نخبگان از جایگاهشان، همراه و هم‌مسیر با «بی‌قدرتی اجتماعی» بوده است. نخبگان جوان ایرانی، در ساختار اجتماعی ایران، برای خود وضعیتی ظاهری و نمادین متصورند و به همین دلیل کنش‌گری‌های آن‌ها بیشتر به سوی گریز از این وضعیت بوده است؛ به معنای دیگر، این نخبگان نوعی بی‌اعتنایی همراه با بی‌قدرتی را در بستر جامعه ایران درک کرده‌اند که منجر شده است بتوانند از ساختار اجتماعی ایران گذر و به کشورهای دیگر مهاجرت کنند. تفسیر کنشگران نخبه ایرانی از نظام اجتماعی جامعه ایران به طور کلی و میدان اجتماعی علم و بنیاد ملی نخبگان، تفسیری مبهم، غیرشفاف و گنگ است که قدرت پیش‌بینی و کنترل امور را از آن‌ها سلب می‌کند؛ زیرا حتی با ارائه مشوق‌های اقتصادی، مشوق‌های شغلی و ... این نخبگان ترجیح می‌دهند از این میدان اجتماعی رهایی یابند و این به معنای گذار از نظریه‌های سنتی مهاجرت و لزوم بازگشت به میان نگرش کنشگران برای فهم دلیل‌های اصلی مهاجرت و درک

نامطلوب از جایگاهشان است. این پژوهش با نظریه کوچک مقیاس خود توانسته است قسمتی از نگرش این نخبگان را آشکار کند تا بدین وسیله برنامه‌ریزان اجتماعی بتوانند با دیدگاه کنشگر خلاق نخبه جوان ایرانی آشنا شوند و در صورت لزوم در برنامه‌های خود بازاندیشی کنند.

منابع و مأخذ

۱. ابوالحمید، عبدالحمید، (۱۳۷۶)، *مبانی سیاست*، تهران، توس.
۲. ازغندی، علیرضا، (۱۳۸۵)، *نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران، نشر قومس.
۳. ازغندی، علیرضا، (۱۳۷۲)، *مجله سیاست خارجی*، سال هفتم، شماره ۴.
۴. استانفورد، آوین، (۱۳۸۶)، *تئوری‌های انقلاب*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر قومس.
۵. ایوانز، مارک، (۱۳۸۴)، *نخبه‌گرایی*، در روش و نظریه در علوم سیاسی، تألیف مارش و استوکر، ترجمه حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. ایوانز، مارک، (۱۳۸۴)، *نخبه‌گرایی*، در روش و نظریه در علوم سیاسی، تألیف مارش و استوکر، ترجمه حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۷. آرون ریمون، (۱۳۶۴)، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه پرهام، انتشارات انقلاب اسلامی.
۸. بشیریه، حسین، (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، تهران، نشرنی.
۹. تنسی، استفان. دی، (۱۳۷۴)، *مبانی علم سیاست*، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، تهران، دادگستر.
۱۰. راشگنون، رنه، (۱۳۷۲)، *بحران دنیای متجدد*، ترجمه دهشیری، تهران، امیرکبیر.
۱۱. عظیمی دولت آبادی، امیر، (۱۳۸۷)، *منازعات نخبگان سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۲. علیرضا ازغندی، ۱۳۷۹، *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران، قومس.
۱۳. کلگ، استوارت، (۱۳۸۳)، *چهارچوب‌های قدرت*، ترجمه مصطفی یونسی، بامقدمه

محمدرضا تاجیک، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱۴. مصلح، پگاه، (۱۳۸۵)، *نخبه‌گرایی مشارکتی براساس بازسازی مفهوم نخبه در گفتمان*

دموکراتیک، تهران، قصیده سرا.

۱۵. موسکا، گائتانو و گاستون بوتو، (۱۳۷۷)، *تاریخ عقاید و مکتب‌های سیاسی از عهد باستان تا*

امروز، ترجمه حسین شهیدزاده، تهران، نشر مروارید.

۱۶. میخلز، رابرت، (۱۳۸۵)، *جامعه‌شناسی احزاب سیاسی*، احمد نقیب‌زاده، تهران، قومس.

۱۷. میلانی، عباس، (۱۳۸۰)، *معمای هویدا*. تهران، نشر اختران.

۱۸. نوذری، حسینعلی، (۱۳۸۱)، *بازخوانی هابرماس*، تهران، نشر چشمه.

۱۹. نوروزی، محمد جواد، (۱۳۸۰)، *فلسفه سیاست*، قم، موسسه آموزشی امام خمینی.

۲۰. هیوود، اندرو، (۱۳۸۷)، *مفاهیم کلیدی در سیاست*، مترجمان، حسن کلاهی، و عباس

کاردان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

21. Bill James Alban, (1972), *the Politics of Iran: groups. classes and modernization*. Columbus Ohio: charlese. Merrill publishing co.

22. Binder Leonard, (1962), *Iran. Political development in a changing society*. Los Angeles: university of California press.

23. Bosworth Edmond, (1992), *Pahlavi Iran. California*: Mazda publishers.

24. Westwood.A.F., (1965), “*Politics of Distrust in Iran* “.Annals of the American Academy of political and social science.

25. Zonis Marvin, (1971), *The political Elite of Iran*. N.J: prinston university press

26. Mosca ,G, (1939), *The Ruling Class*, New York , Mc Graw Hill.

